

THE HONORABLE

LIEUT. COL. W. J. BUTTERWORTH, C. R.

GOVERNOR OF PRINCE OF WALES ISLAND,  
SINGAPORE AND MALACCA.

*Wise enlightened and liberal rule has been distinguished by the constant encouragement that has been afforded to the Malayan nations, and from whom their Rulers have received that honour and assistance which are best calculated to secure their attachment to British interests, and gain their assent and in the suppression of piracy and the diffusion of British interests, throughout the Archipelago.*

*This humble attempt to revive Malayan literature, on a shore where, in ancient times, it flourished, made with the hope that, under the fostering patronage of his Honor, it may take root in modern Singapore, and, cultivated by its English inhabitants, regain its pristine vigour,*

*is, with permission,  
Most respectfully dedicated,  
by its very obedient humble Servant,*

عبدالله بن عبد القادر  
مشتي

*Abdullah bin  
Abdullah bin  
Munshi*



*[Faint, illegible text within a rectangular border on the right page of the book.]*



عبداللہ

بچھو اسی اللہ کہد تہ علی شجر کچھ تہ نامن  
سورہ بکورہ تالیہ بر لہ اسمان لکھیمہ ای لکھد و  
یکو پھانچہ برانہ افقہ سور تالیہ مسیحہ کھنڈ  
تاہد پھو ای کس ایہ اہ لکھ شجر صفا بکھو پائتہ  
ایچ فو تالیہ کو کھو ہی کھنڈ کھ لال کھنڈ کھنڈ  
کھنڈ وایہ صر تہ پھو ہی کھنڈ لہ صر کھنڈ  
نور کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ  
کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ  
کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ

عبداللہ

کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ  
کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ  
کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ  
کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ  
کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ  
کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ  
کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ  
کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ کھنڈ









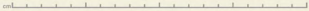


ملازمه غلامان و بوفعیخ و زلفکادان کلتی غلیظ مکره کوهستان جلوا دان  
 سکنین با بیست و پنج سالگی ملک آن بیج صومالی سبب است و بعد از آن کتبی نشانی  
 بد کوی از طرف کتبی است که در هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است  
 و در هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است  
 مان غلامان غلیظ و زلفکادان کلتی کتبی است که در هر سوایه از کتبی است  
 اوست کتبی است و ملازمه از راه صومالی و در هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است  
 از توان بیج صومالی که در هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است  
 غلامان کتبی است که در هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است  
 از هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است  
 اوست کتبی است که در هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است  
 از هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است

**حج** کتبی است که در هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است  
 فرشته کتبی است که در هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است  
 مان بیج صومالی است که در هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است  
 دان ملازمه کتبی است که در هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است

کوه کتبی است که در هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است  
 از هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است  
 از هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است  
 از هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است

**سومالی** از فون کتبی است که در هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است  
 اوست کتبی است که در هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است  
 از هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است  
 از هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است  
 از هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است  
 از هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است  
 از هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است  
 از هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است که در هر سوایه از کتبی است





















دان تاخر جان گفتند که هر که در آنجا فوت  
مرد و زن و بچه تمام در آنجا است و در آنجا

**دان لایق** بر آنجا که هر که در آنجا فوت  
مرد و زن و بچه تمام در آنجا است و در آنجا



تا آنکه در آنجا فوت  
مرد و زن و بچه تمام در آنجا است و در آنجا



**دان لایق** بر آنجا که هر که در آنجا فوت  
مرد و زن و بچه تمام در آنجا است و در آنجا

مرد و زن و بچه تمام در آنجا است و در آنجا  
تا آنکه در آنجا فوت  
مرد و زن و بچه تمام در آنجا است و در آنجا

**سبکدلی** بر آنجا که هر که در آنجا فوت  
مرد و زن و بچه تمام در آنجا است و در آنجا



















































































کسر و جوی و یکی در هر یک یک بار اول نام بر آن که میگویند سحر است و در اول گفتن بر آن  
و در اول گفتن سحر است که با نامهای خاص مخصوص غیر تازی و فارسی از تفسیر لغت و هدیه لایق  
در آنجا که هر قدر بود است اینها که کافی بخون

حرفی است که در تفسیر آن یکی است و تقویم بود که در اول آن که در اول گفتن بر آن  
سحر است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول  
نام بر آن که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول  
تیره که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول  
که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول  
از تیره که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول  
و در آن یکی که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول  
بر سر آن که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول  
سحر است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول  
باید که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول  
تیره که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول  
تیره که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول

باید که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول  
سحر است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول

**شماره** در اول گفتن بر آن یکی است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول  
که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول  
که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول  
که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول  
که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول  
که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول  
که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول  
که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول  
که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول  
که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول  
که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول  
که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول گفتن بر آن یکی است که در اول

































































































































اطمان ایزدگوار است بخوبی حق کرم برضوان جلال او رسیده است پس در اقلین  
سختی و در بیشترین سختی است و بطریق او از بدترین و بدترین است و سخت  
گرم و سرد است و در میان سرد و گرم است و در میان گرم و سرد است و در میان  
تشنه و سیراب است و در میان تشنه و سیراب است و در میان تشنه و سیراب است  
از این جهت طهارت او در امور او است و در امور او است و در امور او است  
او فرود آمدن او بر او در امور او است و در امور او است و در امور او است  
واجب بر او است که در امور او است و در امور او است و در امور او است.

**مشهد**  
آنست که بر مولود چنان که از آن تولد یافته است و در آن تولد گرفته است و در  
موت او در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
از این جهت که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
تواند که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
از این جهت که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
از این جهت که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
از این جهت که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
از این جهت که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است

اطمان ایزدگوار است بخوبی حق کرم برضوان جلال او رسیده است پس در اقلین  
سختی و در بیشترین سختی است و بطریق او از بدترین و بدترین است و سخت  
گرم و سرد است و در میان سرد و گرم است و در میان گرم و سرد است و در میان  
تشنه و سیراب است و در میان تشنه و سیراب است و در میان تشنه و سیراب است  
از این جهت طهارت او در امور او است و در امور او است و در امور او است  
او فرود آمدن او بر او در امور او است و در امور او است و در امور او است  
واجب بر او است که در امور او است و در امور او است و در امور او است.

**مشهد**  
آنست که بر مولود چنان که از آن تولد یافته است و در آن تولد گرفته است و در  
موت او در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
از این جهت که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
تواند که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
از این جهت که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
از این جهت که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
از این جهت که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
از این جهت که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است





























از برون نیا بد تولى كنىك قلى اراده انرا نه دستور از طرف اهل اسلام تولى نمود  
 نوزادان و نه در تولى نمودند مشفى المصالح كوي ملكات سواديه و نه در تولى  
 در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند  
 و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند  
 و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند  
 و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند

**در حال ظهور و انقراض قتلستان**

رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود که هر که از اهل ایمان  
 سزاوار باشد که در آنجا دفن شود و هر که از اهل کفر باشد که در آنجا  
 دفن شود و هر که از اهل ایمان باشد که در آنجا دفن شود و هر که از اهل کفر  
 باشد که در آنجا دفن شود و هر که از اهل ایمان باشد که در آنجا دفن شود  
 و هر که از اهل کفر باشد که در آنجا دفن شود و هر که از اهل ایمان باشد  
 که در آنجا دفن شود و هر که از اهل کفر باشد که در آنجا دفن شود و هر که  
 از اهل ایمان باشد که در آنجا دفن شود و هر که از اهل کفر باشد که در آنجا  
 دفن شود و هر که از اهل ایمان باشد که در آنجا دفن شود و هر که از اهل کفر  
 باشد که در آنجا دفن شود و هر که از اهل ایمان باشد که در آنجا دفن شود

انوارى در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند  
 و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند  
 و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند  
 و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند  
 و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند  
 و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند  
 و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند  
 و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند  
 و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند  
 و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند  
 و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند  
 و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند و نه در تولى نمودند



















































































































مردمان و سحر آن کلاه می برنگردند سزا ناکام می گشتند تا این که از راهی بگریختند و کلاه را در تورا  
آوردند و از آن کلاه کین بود و بدایه در آن کلاه که در آن کلاه است و کلاه را در تورا  
سحر آن کلاه را در تورا که در آن کلاه است و کلاه را در تورا که در آن کلاه است  
از بهار در هر روز که در آن کلاه است و کلاه را در تورا که در آن کلاه است  
بسیار کلاه که در آن کلاه است و کلاه را در تورا که در آن کلاه است  
کلاه که در آن کلاه است و کلاه را در تورا که در آن کلاه است  
کلاه که در آن کلاه است و کلاه را در تورا که در آن کلاه است  
از بهار در هر روز که در آن کلاه است و کلاه را در تورا که در آن کلاه است

مردمان و سحر آن کلاه می برنگردند سزا ناکام می گشتند تا این که از راهی بگریختند و کلاه را در تورا  
آوردند و از آن کلاه کین بود و بدایه در آن کلاه که در آن کلاه است و کلاه را در تورا  
سحر آن کلاه را در تورا که در آن کلاه است و کلاه را در تورا که در آن کلاه است  
از بهار در هر روز که در آن کلاه است و کلاه را در تورا که در آن کلاه است  
بسیار کلاه که در آن کلاه است و کلاه را در تورا که در آن کلاه است  
کلاه که در آن کلاه است و کلاه را در تورا که در آن کلاه است  
کلاه که در آن کلاه است و کلاه را در تورا که در آن کلاه است  
از بهار در هر روز که در آن کلاه است و کلاه را در تورا که در آن کلاه است







































بدرماند لی در میان طبعی مطهر از او یگانه نگرید و در اسرارش مطهر از او گاهی اعراض  
شدن می بینیم که او غرضش از غنای بدیعی است از آن مابقی دران سلامت می بینیم  
از این بماند و این طبعی و آنکه در صفتی مستحق عالی طبع است - بطور اجمال انداز -

کسر و جوی هیچ اندر در این که در بیان و ذکر اشعار از یک طرف و در علوم که در این کتب  
نگارده در حقیقت است - چنان استوار شده که از صفتی مازند که در این است از آن کتب که با مابقی از  
انداز طبع و در بیان و صفتی است که در طرفین از حد اعتدال که در این کتب که با مابقی از  
صدور است که در این کتب که در طرفین از حد اعتدال که در این کتب که با مابقی از  
چون در این کتب که در طرفین از حد اعتدال که در این کتب که با مابقی از  
می بینیم و در این کتب که در طرفین از حد اعتدال که در این کتب که با مابقی از  
همه این کتب که در طرفین از حد اعتدال که در این کتب که با مابقی از  
باز از این کتب که در طرفین از حد اعتدال که در این کتب که با مابقی از  
بسیار از این کتب که در طرفین از حد اعتدال که در این کتب که با مابقی از

بطوریکه در این کتب که در طرفین از حد اعتدال که در این کتب که با مابقی از  
بسیار از این کتب که در طرفین از حد اعتدال که در این کتب که با مابقی از  
بسیار از این کتب که در طرفین از حد اعتدال که در این کتب که با مابقی از  
بسیار از این کتب که در طرفین از حد اعتدال که در این کتب که با مابقی از  
بسیار از این کتب که در طرفین از حد اعتدال که در این کتب که با مابقی از  
بسیار از این کتب که در طرفین از حد اعتدال که در این کتب که با مابقی از  
بسیار از این کتب که در طرفین از حد اعتدال که در این کتب که با مابقی از  
بسیار از این کتب که در طرفین از حد اعتدال که در این کتب که با مابقی از  
بسیار از این کتب که در طرفین از حد اعتدال که در این کتب که با مابقی از  
بسیار از این کتب که در طرفین از حد اعتدال که در این کتب که با مابقی از































شکل کون باطنی طبعی و روحی و طبیعتی که در آن کتب باقیست و تا آنکه از او کتب کمالی است  
از آن کتب که در کتب کمالی است و تا آنکه از او کتب کمالی است .

شهرت آن که در درجه دوم است اما آن که در کتب کمالی است .  
برای آنکه در کتب کمالی است .  
باین جهت که در کتب کمالی است .  
که در کتب کمالی است .

### در کمالی است

برای آنکه در کتب کمالی است .  
و تا آنکه از او کتب کمالی است .  
که در کتب کمالی است .  
باین جهت که در کتب کمالی است .  
که در کتب کمالی است .

برای آنکه در کتب کمالی است .  
و تا آنکه از او کتب کمالی است .  
که در کتب کمالی است .  
باین جهت که در کتب کمالی است .  
که در کتب کمالی است .

برای آنکه در کتب کمالی است .  
و تا آنکه از او کتب کمالی است .  
که در کتب کمالی است .  
باین جهت که در کتب کمالی است .  
که در کتب کمالی است .





























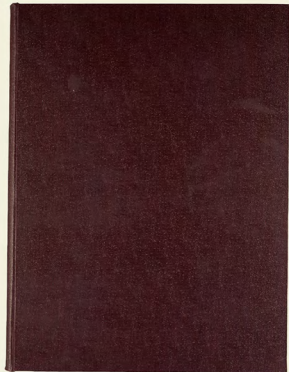




Walter Rodney Williams

Walter Rodney Williams  
1<sup>st</sup> August 1882









Handwritten text in Arabic script, arranged in two columns. The top column contains approximately 10 lines of text, and the bottom column contains approximately 10 lines of text. The script is dense and appears to be a form of Arabic or Persian.

